

## تشابهات شخصیتی قهرمانان روسی با قهرمانان ادبیات معاصر ایران

زینب صادقی\*

### چکیده

با مطالعه و بررسی برخی آثار نویسندگان معاصر ایران با دنیایی آشنا می‌شویم که به طرز ظریفی به دنیای ادبیات روسی شباهت دارد. در این نوشتار تلاش شده تا با بررسی موردی یکی از قهرمانان آثار نویسندگان روس و مقایسه آن با شخصیت‌های آثار معاصر ایران شباهتها و تفاوت‌های شخصیتی این آثار را دریابیم و به علل پیدایش چنین قهرمانان مشترکی پی ببریم. از این تیپ‌های شخصیتی مشترک بین ادبیات ایران و روسیه، شخصیت "آدم اضافی" است. اکثر شخصیت‌هایی که با عنوان روشنفکر در آثار معاصر ایران می‌شوند؛ از همان صفات و ویژگی‌های "آدم اضافی" در ادبیات روسیه برخوردارند. «آدم‌های اضافی» افرادی هستند که نمی‌توانند، توانایی‌ها و استعداد‌های بالقوه فراوان خود را در راه درست بکار بندند، و اغلب از افراد مرفه جامعه‌اند، و با جامعه‌ای که در آن پرورش یافته‌اند در تضادند. آنگین، اولین "آدم اضافی" در ادبیات روسیه است، و پیچورین، دومین آن‌هاست. شباهت آدم‌های اضافی در دیدگاه‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و نوع تربیت اشرافی و زادگاهشان است. آنها اغلب در عشق ناموفق و مأیوس از خود و جامعه‌اند. اما تفاوت اولین آدم اضافی و دومین آنها به زمان و دوره‌ای که می‌زیسته‌اند، مربوط می‌شود. آنگین، در دهه ۲۰ قرن نوزدهم، پیش از قیام دکابریست‌ها و پیش از حکومت نیکلای اول زندگی می‌کرده است. اما پیچورین در دهه ۳۰ قرن نوزدهم، پس از شکست قیام دکابریست‌ها و در زمان حکومت پلیسی نیکلای اول و آغاز ارتجاع، و زمانی که هنوز دموکرات‌های انقلابی شکل نگرفته بودند، می‌زیسته است. در ادبیات معاصر ایران نیز شخصیت‌های روشنفکری که با جامعه خود در تضادند به چشم می‌خورند. قهرمان‌های نمایش‌نامه‌های اکبر رادی دارای چنین ویژگی‌هایی هستند. اکثر آنها افرادی شکاک، انتقام‌جو و نامتعادلند. آل‌احمد در کتاب «غریزدگی» خود، ریشه این نوع نگرش را گرایش به غرب و نوعی خودباختگی می‌داند و انسان شرقی را از احساس بندگی در مقابل غرب برحذر می‌دارد. این سرخوردگی «آدم‌های اضافی» در ادبیات روسی و فارسی باعث شده تا آن‌ها اکثر مواقع دچار جدایی و بیگانگی از خویش و جامعه خویش شوند و همواره با آن در ستیز باشند.

واژه‌های کلیدی: آدم اضافی، روشنفکر، ادبیات معاصر ایران، ادبیات روسی، جامعه.

---

\*عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه الزهراء(س)

## بحث و بررسی

در رمان «قهرمان عصر ما» به مسائل اجتماعی و روانشناختی از دیدگاه فلسفی پرداخته می‌شود و قهرمان آن در پی آن است که ریشه نیکی و بدی در انسان را بیابد. لرمانتف انسانی را به تصویر کشیده است که یکی از چهره‌های جوان و نمونه دهه ۳۰ قرن نوزدهم روسیه است و پس از شکست قیام دکابریست‌ها (۱۸۲۵) گرفتار یأس و حرمان و سرخوردگی شده است و نویسنده با صراحت تمام به این معضل عصر خود اشاره می‌نماید تا شاید بتوان برای آن راه‌حلی یافت و به سؤال "چه باید کرد؟" پاسخ داد.

میخائیل لرمانتف از برجسته‌ترین نویسندگان روس در دهه ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم است. رمان «قهرمان عصر ما» که از آثار منشور نویسنده می‌باشد، از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار و نقش مهمی را در تکامل رمان رئالیستی ایفاء نموده است. در این رمان، لرمانتف به شکل واقع‌گرایانه به تحلیل روانشناختی قهرمان خود که در واقع نمونه بارز شخصیت نسل اوست، پرداخته است.

ایده و اندیشه رمان، در سال ۱۸۳۶ در ذهن لرمانتف شکل گرفت. در ابتداء او قصد داشت این موضوع را همانند پوشکین که سیمای معاصرین خود را در شخصیت یوگنی آنگین با پس زمینه زندگی پتربورگی ترسیم نموده است، در سطحی گسترده‌تر، در زندگی پایتخت و در سیمای افسری جوان بنام پیچورین منعکس سازد، اما تبعید به قفقاز و برخورد با دکابریست‌های تبعیدی، او را به ترسیم سیمای جدیدی از معاصرین خویش ترغیب نمود. بدین ترتیب رمان در طی سالهای ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۰ با پس زمینه زندگی قفقازی، نگاشته شد. شکل اولیه رمان به صورت قطعاتی از یادداشت‌های یک افسر جوان بود که بخش‌های آن به‌طور جداگانه در مجله «یادداشت‌های میهنی» چاپ شد، اما بعدها اندیشه تلفیق داستانهای بلند توسط یک قهرمان مشترک بنام پیچورین شکل گرفت.

ژانر «قهرمان عصر ما» که زنجیره‌ای از داستان‌هاست و از زبان یک راوی نوشته می‌شود، در دهه ۳۰ در نشر روسیه رایج شده بود. از نمونه‌های این شیوه می‌توان «داستانهای بلکین» پوشکین، «شب در دهکده» گوگول و «شب» بستوژف - مارلینسکی را نام برد. لرمانتف با تلفیق داستانهای بلند از طریق یک قهرمان مرکزی و بیان تأثرات و احساسات درونی او، این ژانر را احیاء نمود و آن را به صورت رپورتاژهای (شرح نویسی) سفر و استراحتگاه ارائه داد که بعدها توسط تورگنوف، تالستوی و داستایفسکی گسترش و بسط داده شد. (مانویلف

در آوریل ۱۸۴۰ «قهرمان عصر ما» که با داستان «بلا» آغاز و با «قضا و قدری» تمام می‌شد، به‌طبع رسید. چاپ دوم رمان در سال ۱۸۴۱، با افزودن یک پیشگفتار به چاپ رسید. این پیشگفتار در واقع نوعی پاسخ به انتقادهای شویرف و بوراچوک بود. شویرف، شخصیت پیچورین را پدیده‌ای معیوب و برگرفته از فرهنگ غربی و نه روسی قلمداد کرده بود و بوراچوک در مجله چراغ دریایی، پیچورین را یک پدیده مزخرف روانشناختی و توهینی به تمام نسل‌های بشری تصور کرده بود.

پیچورین یکی از نمونه‌های قهرمان ادبی قرن نوزدهم روسیه است که به آن‌ها آدم اضافی اطلاق می‌شد. در ادبیات روسیه آدم‌های اضافی به‌خاطر آمال و افکار متمایزشان، احساس طفیلی بودن و زائد بودن را در جامعه پیدا می‌کردند و معمولاً کاری در خور شخصیتشان نمی‌یافتند و اغلب افرادی منزوی، سردرگم و مغموم بودند. گرتسن، پیچورین را در ردیف آدم‌های اضافی قرار می‌دهد و در سال ۱۸۶۱ می‌نویسد: «زمان آنگین‌ها و پیچورین‌ها گذشته است. اکنون در روسیه آدم‌های اضافی وجود ندارند، برعکس اکنون برای این زمین‌های وسیع، دستها برای شخم زدن اندکند. چه کسی اکنون کاری برای انجام دادن نمی‌یابد، تا اینکه به کسی گله نکند، در غیر این صورت در واقع انسان تهی، پوچ و یا کاهلی است و از این‌روست که آنگین و پیچورین، آبلوموف هستند.» (گرتسن ۱۹۵۸، ۱۱۸) اما بلینسکی «قهرمان عصر ما» را با «یوگنی آنگین» رمان منظوم و معروف پوشکین، مورد بررسی تطبیقی قرار می‌دهد و می‌نویسد: «آنگین دیگر برای ما زمان گذشته محسوب می‌شود، و گذشته قابل برگشت نیست... اما پیچورین... این آنگین زمان ماست، قهرمان عصر ماست. تفاوت و عدم شباهت آنگین و پیچورین به مراتب کمتر از فاصله زمانی آنهاست.» (گرتسن ۱۹۷۶، ۱۰۷)

دابرولوبف نیز با گرتسن هم‌عقیده است و می‌اندیشد که «از زمان ایجاد آنها یعنی آنگین‌ها، تا کنون دیگر ۳۰ سال گذشته است. آنچه که در آن زمان در نطفه بود و به‌صورت نیمه تمام بیان شده بود و نجواگونه ایراد می‌شد، اکنون دیگر شکل و فرم مشخص و محکمی یافته است که به‌طور واضح و با صدای بلند بیان می‌شود.» (دابرولوبف ۱۹۶۲، ۳۳۱)

عنوان اولیه رمان «یکی از قهرمانان اوایل قرن» بود که خویشاوندی نزدیکی با رمان آلفرد دوموسه «اعترافات یکی از کودکان عصر ما» (۱۸۳۶) دارد که نگرشی تحلیلی بر انحطاط اخلاقی جوانان معاصر دارد. اکثر شخصیت‌های رمان نیز پروتوتیپ‌های (نمونه‌های خارجی) خاص خود را دارند که همگی از معاصرین،

آشنایان و نزدیکان نویسنده بودند که با اسامی جدید در اثر لرماتنف حضور یافته بودند.

رمان «قهرمان عصر ما» از پنج داستان بلند و دو بخش تشکیل شده است. داستانهای بخش اول «بلا» و «ماکسیم ماکسیمیچ» و داستانهای بخش دوم «تامان»، «شاهزاده خانم مری» و «قضا و قدری» می‌باشند و به ترتیبی قرار گرفته‌اند که وقایع فصل دوم از لحاظ زمانی، پیش از فصل اول رخ می‌دهد. دوریلین ترتیب حوادث رمان را برطبق اتفاقاتی که در زندگی قهرمان اتفاق افتاده است، به این ترتیب تقسیم بندی می‌کند: «۱- پیچورین در پی عزیمت از پتربورگ به قفقاز، در «تامان» توقف می‌کند («تامان») ۲- پس از انجام مأموریت نظامی پیچورین در پیتی‌گورسک و آبهای معدنی ساکن می‌شود و در دوئل، رقیب خود گروشنیتسکی را به قتل می‌رساند («شاهزاده خانم مری») ۳- به علت شرکت در دوئل، پیچورین به قلعه‌ای دوردست به ریاست ماکسیم ماکسیمیچ تبعید می‌شود («بلا») ۴- پیچورین قلعه را به مدت دو هفته به مقصد قزاقستان ترک می‌کند، جایی که با ولیچ شرطبندی می‌کند («قضا و قدری») ۵- پس از پنج سال به دنبال استعفایش، پیچورین به ایران می‌رود و در راه مجدداً با ماکسیم ماکسیمیچ ملاقات می‌کند («ماکسیم ماکسیمیچ») ۶- در راه بازگشت از ایران، پیچورین می‌میرد («مقدمه‌ای» بر «یادداشت‌های پیچورین») (کاراوین ۱۹۸۷، ۶۱۳) درواقع لرماتنف از رعایت توالی منطقی زمانی در رمانش امتناع ورزیده است.

پیچیدگی ساختاری رمان، با پیچیدگی روانشناختی سیمای قهرمان اصلی در ارتباط تنگاتنگ است. اهمیت چندگانه شخصیت پیچورین، در تضاد و در تقابل او در کاوش جهان درون و عدم تناسب او با جهان برون و سایر شخصیت‌هاست. در این رمان شخصیت پیچورین، از یک سو در تقابل اساسی با گروشنیتسکی قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر، اغراق و بزرگ‌نمایی ویژگی‌های منفی و نفرت‌انگیز پیچورین را در او شاهد هستیم. لوتمان، گروشنیتسکی را به آینه‌ای تشبیه می‌نماید که جنبه‌های اهریمنی پیچورین در او به شکل شفاف‌تری انعکاس یافته است و پیچورین، در او صفات منفی خویش را بی‌پرده مشاهده می‌نماید و درواقع «دوئل با گروشنیتسکی، تلاش پیچورین برای کشتن و از بین بردن جنبه‌های حقیر و پست سرشت خویش است» (لوتمان ۲۰۰۱، ۱۵۵).

پترووا<sup>۱</sup> منتقد معاصر روس معتقد است که لرماتنف، به طرق مختلف به شخصیت پیچورین می‌پردازد: «از طریق قیافه ظاهری، اعمال، افکار، توصیف طبیعت و از طریق مقایسه با قهرمان‌های درجه دو. به عبارت دیگر،

۱. Петрова (Petrova)

قهرمان اصلی در مرکز داستان قرار می‌گیرد و شخصیت‌های دیگر، در ارتباط با او نقش خود را ایفاء می‌کنند؛ ضمن این که گویا از یک طرف زمینه اجتماعی را برای او فراهم می‌سازند، از طرف دیگر بر صفات شخصیتی او تأکید می‌کنند.» (پترووا ۲۰۰۷، ۱۱۵)

پترووا در ادامه سیمای گروه‌شنیتسکی را در ارتباط با پیچورین چنین شرح می‌دهد: «گروشنیتسکی، تقریباً مانند سایر اشراف زمانه خود زندگی می‌کند؛ می‌توان این‌طور تصور کرد که پیچورین پنج- شش سال قبل چنین سرباز جوانی بود. اما شباهت قهرمان اصلی و سرباز نظام رمانتیک فقط به همین مسأله ختم می‌شود.» وی تفاوت‌های اساسی دو قهرمان را چنین برمی‌شمارد: «در شخصیت پیچورین در مقایسه با گروشنیتسکی، هوشمندی، شجاعت، تجربه زندگی، اراده و جوانمردی مشاهده می‌شود.» (پترووا ۲۰۰۷، ۱۱۶)

شخصیت پیچورین در تضاد و تقابل دائمی با تمام زنان وصف شده در رمان نیز هست. «خصوصیات زنانی که لرماتنف وصف می‌کند، متفاوت است: بلای چچنی مغرور و پرشور، دختر رمانتیک «شاهزاده خانم مری»، و وئرایی که برای همه کاری آماده است. اما همه آنها یک خصوصیت مشترک دارند: همه آنها قادرند خود را قربانی کنند، درباره دیگری بیندیشند و نه درباره خودشان؛ و این همان خصوصیتی است که پیچورین از آن محروم است. نفرت‌انگیزترین جنبه اخلاقی قهرمان که در تقابل با ویژگی‌های زنان رمان قرار می‌گیرد - خودخواهی و تکبر بی‌حد و حصر پیچورین است که به‌طور چشمگیری اعمال او را زایل می‌نماید.» (لرماتنف ۱۹۸۸، ۱۵۴).

«سیمای هر کدام از زنان رمان به شیوه خاص خود، ویژگی‌های اخلاقی پیچورین را آشکار می‌سازد: وئرا، تنها کسی است که پیچورین تا به آخر نسبت به او دل‌بستگی شدید و جدی نشان می‌دهد و او را دوست دارد. بلا فقط یک دوره قهرمان را شیفته خود می‌سازد. مغالزه با مری به اشتیاق سیری‌ناپذیر تسلط بر شخصی بیگانه تبدیل می‌شود؛ نوعی آزمون جهت کسب تجربه و سنجش قدرت و توانایی خود برای تابع کردن اراده دیگری در برابر خود.» (اسمیرنوف، ۶۲)

در فصل آخر یعنی «قضا و قدری» داستان مجدداً به قلعه‌ای که ماجرای «بلا» (فصل اول) از آن آغاز می‌شود، می‌رسد. یعنی رمان یک ساختار حلقه‌ای دارد و بدین ترتیب لرماتنف می‌خواهد نشان بدهد که قهرمان داستان به دور خود می‌چرخد و بدون آنکه در جستجوی خود درباره سرنوشت به نتیجه‌ای برسد، در گمنامی (در راه ایران) محکوم به فنا می‌شود و مرگ همان چیزی است که قهرمان تصور می‌کند از آن گریزی نیست و

انتظار آن را می‌کشد.

شخصیت پیچورین از دو دیدگاه واکاوی می‌شود: از نقطه نظر برونی و درونی. در بخش اول رمان، به مدد ویژگی‌هایی که نویسنده توصیف می‌نماید، سیمای قهرمان داستان از لحاظ ظاهری در مقابل خواننده ترسیم می‌شود و به کمک اعترافات و مونولوگ‌های پیچورین در یادداشت‌هایش در بخش دوم که به تجزیه و تحلیل درونی خود پرداخته است و در واقع نوعی خودشناسی است، خواننده از لحاظ درونی با قهرمان رمان آشنا می‌شود و بدین ترتیب، رمان با هدف آشنایی خواننده با قهرمانی که نمونه نسل خود می‌باشد، به یک وحدت و پیوستگی درونی می‌رسد و نویسنده با تلفیق توصیف ویژگی‌های روحی او تاریخچه زندگی وی را در مقابل خواننده می‌گشاید و همانطور که نویسنده در «مقدمه‌ای بر یادداشت‌های پیچورین» متذکر می‌شود، «کشف روح انسان حتی اگر حقیرترین روح هم باشد، شاید مفیدتر و جالبتر از تاریخ کل ملت باشد، بخصوص اگر بدون آرزوی شهرت نگاشته شود و حس همدردی و شگفتی را برانگیزاند.» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۴۸۱).

در مورد زاویه دید این اثر باید متذکر شد که رمان به گونه‌ای به رشته تحریر درآمده است که زندگی قهرمان از سه زاویه و دیدگاه بررسی می‌شود: از منظر نویسنده مسافر، ماکسیم ماکسیمیچ و پیچورین. راوی بخش اول، نویسنده مسافری است که داستان ماکسیم ماکسیمیچ را از زبان خود او شرح می‌دهد و با توصیف طبیعت قفقاز به آن رنگ و لعاب می‌بخشد. در این داستان خواننده متوجه می‌شود که ماکسیم ماکسیمیچ و پیچورین از لحاظ سنی و اجتماعی از دو نسل و دو طبقه کاملاً متفاوتند و پیچورین از نظر ماکسیم فردی مرموز و عجیب تلقی می‌شود که با وجود این صمیمانه به او علاقمند است. ماکسیم ماکسیمیچ برحسب تصادف به عنوان راوی اول انتخاب نشده است. این تیپ برای روسیه قرن گذشته بسیار آشناست. در شرایط جنگ‌های دائمی جنگ‌های قفقاز تیپ خاص "روسی - قفقازی" بسیار به وجود آمد. تیپ ماکسیم ماکسیمیچ در مقابل پیچورین قرار دارد و از نظر بلینسکی «از خدمتکاران پیر قفقازی است که در سختی‌ها و نبردها ورزیده شده است و چهره‌اش آفتاب سوخته و عبوس گشته است، رفتار و منش او ساده و خشن، اما روح او شگفت‌انگیز و قلب طلایی دارد. این تیپ اصیل روس است.» (مانویلف ۱۹۷۵، ۴۷)

لرمانتف با زبانی ساده داستان را از زبان ماکسیم ماکسیمیچ می‌نگارد و از آوردن لغات محلی و بومی قفقازی جز در چند مورد اجتناب می‌ورزد. شیوه گفتار ماکسیم ماکسیمیچ غیرتصنعی و بی‌پیرایه است. بلینسکی در این مورد اعتقاد دارد که: «ماکسیم ماکسیمیچ داستان بلا را به شیوه خود و به زبان خود تعریف می‌کند؛ او در

این مورد بسیار موفق بوده است و چیزی را از نظر دور نداشته است. ماکسیم ماکسیمیچ مهربان خود نیز نمی‌داند این شاعر است که در هر کلام و عبارت ساده او دنیای بی‌کران شعر را جان داده است. در اینجا چه چیزی باعث شگفتی است نمی‌دانیم: این که شاعر، ماکسیم ماکسیمیچ را وامی‌دارد تا به‌عنوان شاهد، راوی حوادث باشد، شخصیت او به‌طور تنگاتنگ با این وقایع درهم می‌آمیزد، به‌طوری که گویا خود ماکسیم ماکسیمیچ، قهرمان آن است، یا این‌که نویسنده از طریق چشم‌های ماکسیم ماکسیمیچ قادر بوده است چنین شاعرانه و عمیق به وقایع بنگرد و حوادث را با این زبان ساده و زمخت اما همواره تأثیرانگیز و دلنشین که حتی در نوع کمیک خود نیز تکان دهنده است، شرح دهد...» (مانویلف ۱۹۷۵، ۴۴)

داستان «بلا» همان داستانی است که ماکسیم ماکسیمیچ نقل می‌کند، شرح یک ماجرای رمانتیک بین پیچورین و دختر چرکسی است. در این داستان پیچورین تماماً یک راز است و خواننده باید از دیدگاه خود، رفتارهای او را ارزیابی نماید.

در داستان بعدی به نام «ماکسیم ماکسیمیچ»، ماکسیم از قالب راوی درآمده و به یکی از شخصیت‌های داستان تبدیل می‌شود و این نویسنده مسافر است که در هیأت راوی ظاهر می‌گردد و پیچورین که پیش از این ماهیتی مرموز و مجهول داشت به موجودی قابل لمس مبدل می‌شود و کمابیش به صورت یک شخصیت تپیک زمان خود درمی‌آید. از طریق داستان «ماکسیم ماکسیمیچ» است که به نحوه بدست آوردن یادداشت‌های پیچورین توسط نویسنده مسافر پی می‌بریم. ساختار «یادداشت‌های پیچورین» خاص و گویا «رمان در رمان» است.

داستان «تامان» نیز از زبان خود پیچورین می‌باشد که در آن کنجکاو و شجاعت نابخردانه‌اش و تحلیل‌های روانشناختی‌اش از رفتارهای دیگران به چشم می‌خورد. «تامان» به سنت داستانه‌های رمانتیک با موضوع راهزنان و قاچاقچیان گرایش دارد، ضمن اینکه قهرمان داستان به شیوه واقع‌گرایانه گرفتار موقعیتی غیرعادی می‌گردد.

داستان «شاهزاده خانم مری»، خاطرات و یادداشت‌های روزانه پیچورین از زبان خودش است. در این یادداشت‌ها، پیچورین مانند نویسنده‌ای طبیعت و سرشت خود را می‌کاود و از افکار، احساسات و عقاید خود می‌نویسد و به مدد این مسأله، لرمانتف عمق و غنای بیشتری به دنیای درونی قهرمان خود می‌بخشد. اتفاقات این داستان در زمانی کمتر از یک ماه و نیم رخ می‌دهد. در این مدت، داستان به نقطه اوج خود و کل رمان که

همان دوئل پیچورین با گروشنیتسکی است، می‌رسد. در این داستان، یأس گریزناپذیر قهرمان و نومی‌تری تراژیک او به نمایش گذاشته می‌شود. لرمانتف در این اثر، انسانی را به تصویر می‌کشد که قصد آزمودن سرنوشت را دارد. اصلی‌ترین بعد فلسفی رمان نیز در همین رویارویی و تقابل انسان با سرنوشت نهفته است و نویسنده در پی آن است که بفهمد اصولاً جبر وجود دارد یا نه و انسان تا چه حد مختار است؟ و این همان سؤال است که قهرمان رمان نیز در پی آن است. آخرین داستان رمان نیز داستان «قضا و قدری» است و چنانکه از نام آن نیز پیداست از زبان پیچورین به مسأله سرنوشت می‌پردازد. این موضوع در داستانها و رمانهای دهه ۲۰ و بخصوص ۳۰ توجهات بسیاری را به خود جلب نموده بود. عجیب نیست که لرمانتف مسأله سرنوشت و قضا و قدر را به عنوان تم نهایی رمان انتخاب نموده است. این رمان و بخصوص «یادداشت‌های پیچورین» پر است از تأمل در مورد معنای زندگی و روابط متقابل انسان و اجتماع و جایگاه نسل قهرمان و نقش او در تاریخ. مهم‌ترین ویژگی پیچورین تلاش او برای خودشناسی است. او دائماً اندیشه‌ها، رفتار و علائق خود را تجزیه و تحلیل می‌نماید. برای درک شخصیت پیچورین باید دانست که او پر است از احساسات رمانتیک و شاعرانه: «من، همچون ملوانی هستم که بر روی عرشه دسته راهزنان بدنیا آمده و بزرگ شده و روحش با توفانها و نبردها مأنوس گشته است و هنگامی که در ساحل رها می‌شود، دلتنگ و غمگین می‌شود و زیبایی بیشه سرسبز و خورشید آرام در او اثر نمی‌کند...» (پایان شاهزاده خانم مری). پیچورین خویشاوندی و نزدیکی روح خود را با توفانها و نبردها احساس نموده است، او رنج می‌کشد و محزون است و به این نتیجه رسیده است که تنها راه گریز مرگ است: «وقتی از تحت سرپرستی اولیایم درآمدم، به‌طور جنون‌آمیزی تصمیم گرفتم از همه تفریحاتی که می‌شد با پول به آن رسید، لذت ببرم، اما از این‌گونه تفریحات دلزده شدم. از جامعه هم بیزار شدم. عشق زیبارویان اجتماع فقط توهم و تکبر مرا تحریک می‌کرد و قلبم تهی شده بود. علم هم موجب ملال خاطر من شد. چندی بعد مرا به قفقاز منتقل کردند؛ این بهترین زمان زندگیم بود. امیدوار بودم زیر گلوله‌های چچنی دیگر دلتنگی و ملالت وجود ندارد. اما بعد از یک ماه همه چیز برای من عادی شد، و من دلتنگ‌تر از قبل شدم، زیرا من آخرین امیدم را هم از دست داده بودم. من فکر می‌کردم که بلا فرشته‌ای است که از طرف سرنوشت دلسوز برای من فرستاده شده است. من دوباره اشتباه کرده بودم: عشق دختر بومی، چندان بهتر از عشق خانم‌های اشراف زاده نبود، جهالت و سادگی یکی به همان اندازه عشوه‌گری دیگری مرا دلزده می‌کرد. توهمات آشفته و قلب سیری‌ناپذیرم دنیا را برایم تلخ کرده بود. برای من فقط یک راه باقی می‌ماند: سفر. بلکه شاید یک جایی در



راه بمیرم.» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۰۶)

پیچورین با سایر قهرمانان رمان متفاوت است و او را مسأله آگاهی از هدف و معنای زندگی مضطرب می‌سازد و سؤالاتی از قبیل «من چرا زندگی می‌کنم؟ و برای کدام هدف بدنیا آمده‌ام؟» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۸۳) ذهن او را مشغول می‌سازند، اما او قادر نیست پاسخ این سؤالات را دریابد. کنجکاو و افرش همیشه او را وادار می‌سازد تا سرنوشت را به بازی بگیرد. «تقابل انسان و اجتماع در رمان «قهرمان عصر ما» به صورت تضادی واقعی و تاریخی به تصویر کشیده شده است. پیچورین نماینده طبقه اشراف مترقی است که نسبت به جامعه پیرامون خود برتری دارد، اما هدف و وظیفه خود را نمی‌شناسد. از نومییدی، بی‌ایمانی، شکاکیت و شرارت خود رنج می‌برد. با وجود تمام ویژگی‌های بارز شخصیتی قهرمان نسبت به دیگران، فردگرایی و شرایط اجتماعی، پیچورین را به پایانی تراژیک و غم‌انگیز سوق می‌دهند؛ پایانی آکنده از ویرانی روحی و رکود اخلاقی. سرنوشت پیچورین، سرشار از رنج و اندوه است.» (اسمیرنوف، ۶۱)

بحث در مورد وجود جبر و اختیار که در ابتدای داستان «قضا و قدری» مطرح می‌شود، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسأله زندگی پیچورین است. می‌خائیلوا بر این مسأله تأکید می‌کند و می‌نویسد: «گویا لرمانتف داستان خود را می‌گوید: هیچ‌کس نمی‌تواند قاطعانه تصمیم بگیرد، جبر وجود دارد و اگر ندارد پس چرا همیشه جایی برای تصادف و خطای اندیشه‌های ذهنی در هنگام توضیح پدیده‌ها وجود دارد؛ اما حتی اگر جبر هم وجود داشته باشد، باز هم در این صورت فقط یک حالت برای انسان وجود دارد: فعالیت کردن و آزمودن سرنوشت. فعالیت و مبارزه آخرین ارزیابی لرمانتف از مسأله تقدیر است.» (میخائیلوا ۱۹۵۷، ۳۳۹)

یکی دیگر از موضوعات مهمی که در رمان «قهرمان عصر ما» به آن پرداخته می‌شود، مسأله نسل سوخته است که برای اولین بار در ادبیات روسیه توسط لرمانتف بکار گرفته شد. گرتسن می‌نویسد: «لرمانتف از هر جهت به نسل ما تعلق دارد، که با روز ۱۴ دسامبر جان گرفت. ما فقط اعدام و تبعید را می‌دیدیم. ما آموختیم که سکوت کنیم و جلوی اشک‌هایمان را بگیریم و در لاک خود فرو رویم و اندیشه‌های خود را در سر پپرورانیم - و چه اندیشه‌هایی!... ایده‌های ترقی و پیشرفت همان شک، انکار و اندیشه‌هایی پر از تعصب بودند.» (لیپینا ۲۰۰۲، ۶۲)

نویسنده در رمان خود تراژدی نسل بعد از قیام دکابریستها و ضعف آنها را آشکار می‌سازد و تنهایی و بطالت این نسل را ترسیم می‌نماید. بیهوده نیست که شاعر در شعر «اندیشه» چنین می‌سراید: «غمگنا به نسل

خویش می‌نگرم! که آینده‌اش پوچ است یا تاریک...» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۹۳).

شلگونف درباره نیروهای قهار در انسان معاصر که در وجود پیچورین متجلی شده است، می‌نویسد: «ما در پیچورین تیپ قدرتمندی را مشاهده می‌کنیم، اما معیوب که در راه مبارزات پوچ بکار گرفته می‌شود و در امور ناچیز برای کارهای ناشایست صرف می‌شود... هیچ چیز پیچورین را نمی‌ترساند و هیچ چیز سد راه او نیست...» (شلگونف ۱۸۶۸، ۱۰۹)

لرمانتف ضمن نشان دادن رابطه انسان و اجتماع و اهمیت محیط و شرایط آن در شکل‌گیری شخصیت، در سیمای قهرمان خود نقطه توجه را بر تحول هویت انسانی متمرکز می‌سازد. شخصیت پیچورین در میان روشنفکران اشراف شکل می‌گیرد، محیطی که در آن انسانیت و بشردوستی به تمسخر گرفته می‌شود و این مسأله اخلاق او را فاسد کرده و تمام شور و شوق جوانی را در او از بین برده بود: «جوانی بی‌رنگ من در مبارزه با خود و جهان گذشت، بهترین احساسات من از ترس تمسخر دیگران، در اعماق قلبم مدفون شد و از بین رفت...» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۷۳) پیچورین خود را علت بدبختی دیگران قلمداد می‌کند و خسته و دلزده از جامعه اشرافی آن را متهم می‌شمارد و می‌اندیشد که روحش توسط جامعه معیوب شده است و قلبش تهی است و نیمه زیبای آن خشکیده است. البته لرمانتف قصد نداشته است قهرمان خود را با گرایش‌های آنارشیستی ترسیم نماید، بلکه می‌خواسته انسانی را به تصویر بکشد که بعد از شکست قیام دکابریست‌ها، سرخورده و بی‌هدف شده و استعدادهایش به هرز رفته است، او صمیمانه درباره سرنوشت تلخ معاصرین خود دلسوزی می‌نماید. چرنیشفسکی، شخصیت پیچورین را که فاقد اهداف اجتماعی و سیاسی است، چنین نقد می‌کند: «روح او واقعاً قوی و تشنه عشق است؛ اراده او محکم و توانا برای فعالیت‌های جدی است، اما فقط به خود می‌پردازد و هیچ مسأله عمومی او را مشغول نمی‌سازد.» (چرنیشفسکی ۱۹۴۹، ۲۱۴)

پیچورین میراث‌دار قیام دکابریست‌هاست و سرخورده از هر نوع مبارزه‌ای، در ابتداء می‌کوشد بر ضعف‌ها و معایب خود غلبه کند، اما تمام نیروی جوانی او در مبارزه با خود و جهان سپری می‌شود و به سرکوب کردن عواطف و احساسات خود می‌پردازد و نهایتاً در بین تردیدها و شک‌های عجیب خود تباہ می‌گردد. داستایفسکی شخصیت پیچورین را چنین ارزیابی می‌نماید: «این کودک عصر خود، بین تردیدهای غیرقابل حل، شک‌های عجیب، ایدآل‌های روشن نشده‌ای که ایمان را با بت‌های سابق از بین می‌برد، می‌باشد... بله! این کودک عصری است - تمام عصری است - که برای اولین بار به صورت آگاهانه به خود نگریسته است...» (داستایفسکی ۱۹۳۰،

رمان «قهرمان عصر ما» از جایگاه مستحکمی در ادبیات روسیه برخوردار و نقش مهمی را در تکامل رمان رئالیستی ایفاء نموده است. لرمانتف در این رمان به خوبی از ترسیم پرتله‌های رئال با جزئیات دقیق روانشناختی و نکات باریک روحی برآمد و مهارت وی، الگوی نویسندگان بزرگی چون تالستوی، داستایفسکی، تورگنوف، گورکی و... قرار گرفت و زمینه گسترده‌ای را برای شرح ویژگی‌های روانشناختی در آثار نویسندگان روس فراهم ساخت. سیمای پیچورین به یکی از چهره‌های تپیک جوان روشنفکر دهه ۳۰ قرن نوزدهم روسیه (حکومت نیکالایی) تبدیل شد. چهره‌ای که ستم‌های سیاسی، علت مرگ زودرس استعدادها و اندیشه‌های اوست و به ناکامی و یأس دچار شده است.

لرمانتف در این رمان سؤال "چه کسی مقصر است؟" را مطرح نمی‌کند، بلکه او تنها به بیماری قرن خود اشاره می‌کند و به روشنی از معایب و ضعف‌های نسل خود می‌نویسد تا شاید بتوان راه‌حلی برای آن یافت. اما اسمیرنوف<sup>۲</sup> منتقد روس این سؤال را مطرح می‌کند و معتقد است که لرمانتف در جریان کل رمان به این سؤال پاسخ می‌دهد؛ او جامعه و شرایط اجتماعی حاکم بر آن را مقصر قلمداد می‌کند. «پیچورین بارها درباره فقدان عشق بدون غرض و دوستی واقعی و عملکرد اندیشمندانه اجتماعی در جامعه‌اش صحبت می‌کند. به‌خاطر نومیدی و شکاکیت به همه‌چیز است که قهرمان لرمانتف به سوی طبیعت کشیده می‌شود؛ طبیعتی که به او آرامش می‌بخشد و طعم لذت زیبایی واقعی را به او می‌چشاند.» (اسمیرنوف، ۲۰۲) «تمام داستان‌های عشقی در زندگی پیچورین، پایان غم‌انگیزی دارند؛ چرا که او خود عشق را باور ندارد. می‌توان چنین تصور کرد که قهرمان مسئولانه به‌خاطر زنی که به او اعتماد کرده مباره می‌کند؛ اما نمی‌خواهد به هیچ طریقی آزادی خود را از دست بدهد و یا آرزوهای شخصی خود را تباه نماید.» (پترووا ۲۰۰۷، ۱۲۰)

نویسندگان بزرگ روسیه همچون الکسی تالستوی، نیکالای تیخانوف، آنتون چخوف و... همواره مطالعه و بررسی این اثر را از مقتضیات ضروری برای رشد یک نویسنده دانسته‌اند. رمان «قهرمان عصر ما» بارها به زبانهای مختلف دنیا ترجمه شده است و برای ملل جهان، از جمله ایران نامی آشناست.

ویژگی‌های شخصیت "آدم اضافی" را می‌توان در قهرمانان آثار ادبی ایران نیز جستجو کرد. اکثر شخصیت‌هایی که با عنوان روشنفکر در آثار معاصر ایران، توسط نویسندگان ایرانی ترسیم می‌شوند؛ از همان صفات و ویژگی‌های "آدم اضافی" در ادبیات روسیه برخوردارند.

برای نمونه می‌توان به قهرمانان نمایشنامه‌های اکبر رادی اشاره کرد. در نمایشنامه "منجی در صبح نمناک" رادی که در سال ۱۳۵۸ نگاشته شد و در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسید، شخصیت قهرمان آن - محمود شایگان - به‌عنوان یک روشنفکر واکاوی می‌شود. محمود شایگان نویسنده مرفه مشهوری است که از یک سو اداره سانسور بر دهانش، مهر سکوت زده است و از سوی دیگر به دلیل ازدواج نامتناسب، دچار سرخوردگی در زندگی شده است. او در جستجوی‌های بی‌ثمر خود برای یافتن مسیر صحیح زندگی و هدف آن دچار یأس شده است، جهان بینی‌اش دچار لغزش شده و در سوگ سرنوشت دردناک خود می‌گریزد. در این نمایشنامه مانند اثر لرمانتف، روحيات پیچیده قهرمان، تنهایی و انزوای او در جمع دوستان، ارتباط ناهمگون او با محیط پیرامون، جدا بودن او از طبقه مرفه اجتماعی که در آن زندگی می‌کرده و تزلزل جایگاه فردی و اجتماعی قهرمان به تصویر کشیده شده است. او نیز مانند "آدم‌های اضافی"، میان خوب و بد، نیکی و شر در سرگردانی است. شایگان مانند پیچورین که از خشک شدن نیمه زیبای روحش و از بین رفتن احساساتش می‌گوید، درباره تیرگی روح خود و جدا افتادنش از توده مردم، چنین می‌گوید: «... روح من خونی است، آنها روح مرا زدند. آنها ناف مرا از مردم بریدند. موج این توطئه روح مرا گرفت... خلاء هولناک! نفس من به شماره افتاد و من کبود شدم. پیچیدم، گنجله شدم، چنگ زدم که یک ذره از هوا را ببلعم؛ اما این خلاء بود که توی سینه‌ام می‌ریخت و مرا از درون پاره کرد و من مثل گنده از دو سو سوختم و آهسته دود کردم، دود، دود... و هیچ‌کس در اتاق من نبود. هیچ‌کس نمی‌دانست پشت پرده‌ام چه گذشته.» (رادی ۱۳۸۳، ۶۶۱) جریان نمایشنامه که در آستانه انقلاب اسلامی رخ داده است، ستم‌های سیاسی را که قهرمان متحمل شده است، برای خواننده بازگو می‌کند؛ ستم‌های که به ناکامی و سرخوردگی مطلق قهرمان منجر می‌گردد و استعدادهای او را به‌هدر می‌دهد، به‌طوری‌که حتی دیگر قادر به نوشتن نیست و چنان او را شکننده و آسیب‌پذیر می‌سازد که تمام شالوده‌های فکری او را درهم می‌آمیزد و عاقبت در تنهایی و انزوا دست به خودکشی می‌زند.

شخصیت روشنفکر مایوس یا رذل، در نمایش‌نامه‌های اکبر رادی را می‌توان همزاد چهره "آدم اضافی" در ادبیات روسیه دانست. روشنفکرانی که با محیط خود در تضاد و تقابل دائمی‌اند و انتقام‌جو، شکاک و

نامتعالند، عشق‌هایشان نافرجام و اغلب زخم‌خورده، مایوس و غمگینند. میلان کوندرا می‌نویسد: «روشنفکر فردی است شکاک. او بیش از هر چیز با ابرام و منطق روشن به خود شک می‌کند. بحران، بیگانه‌شدگی، ناتوانی و جدانشدگی که ظاهراً همگی از ویژگی‌های روشنفکران به‌شمار می‌روند، به‌دست خود روشنفکران ساخته شده و به‌صورت درون‌نمایه اصلی ادبیات در قرن بیستم درآمده است.» (طالبی ۱۳۸۳، ۱۲۷)

در واقع قهرمانان رادی به‌این بیگانگی و جدانشدگی از اجتماع دچار شده‌اند. آنان معلول وضعیتی خود ساخته‌اند، از این رو دست به خودکشی می‌زنند، یا بار سفر می‌بندند و مهاجرت می‌کنند، و یا برای دیگران بدبختی و مرگ همراه می‌آورند. آدم‌هایی که رادی آن‌ها را سلطه‌جو یا رذل، و یا مایوس و افسرده معرفی می‌نماید، در واقع سایه "آدم‌های اضافی" در ادبیات روسیه را به‌دنبال خویش می‌کشند. آدم‌هایی که جایگاه خود را در جامعه نیافته‌اند و به‌علت تضاد با اجتماع پیرامون خود، زخم‌های التیام‌ناپذیر خورده‌اند.

نخستین روشنفکر زخم‌خورده رادی، معلمی به‌نام انوش، در نمایشنامه «روزنه آبی» است. نمایشنامه‌ای که مبین شکست‌ها و کنکاش‌های نسلی تپاخورده است و نویسنده باز از همان تنهایی و انزوا و تردیدهای لاینحل تیپ شخصیتی "آدم اضافی" سخن می‌گوید. چنان‌که انوش درباره تردیدهای خود، در جایی از نمایشنامه می‌گوید: «... دیگه به هیچی ایمان ندارم؛ حتی به این سنگ... می‌ترسم اگه یه لحظه به‌اش خیره بشم، ناگهان از دستم بپره و به سرم اصابت کنه؛ یا حتی اون ساقه پیچک، که اگه دست به‌اش بزنم، مثل افعی دور گردنم حلقه بشه.» (رادی ۱۳۸۳، ۱۰۵)

در «افول»، او مهندس آرمان‌گرایی است به‌نام جهانگیر معراج؛ که در پی اصلاحاتی در ساختار سنتی یک روستاست، اما تلاش‌های او نیز با شکست و یأس روبرو می‌شود؛ هم‌چنان‌که تمامی کوشش‌های پیچورین برای تغییر محکوم به شکست است. محمود دولت‌آبادی درباره شخصیت معراج و شکست او چنین می‌نویسد: «مهندس معراج در تنهایی خود می‌ماند. او دیگر هیچ‌کس را ندارد، مگر همسرش مرسده. و هیچ‌چیزی هم ندارد. او در فضا معلق است، و همین‌جا لحظه‌ای است که واقعیتی تلخ بر ما آشکار می‌شود: مهندس معراج فقط یک روشنفکر است. بهتر است بگوییم "یک‌جور روشنفکر". روشنفکری که تنها احساسات مردم دوستانه-اش او را به میان گیله‌مردها کشانده است. روشنفکری که وجدانش از ستمی که بر خلق می‌رود معذب است. روشنفکری که واجب و لازم می‌داند که باید خوب باشد. اما او دانسته و ندانسته خواست‌های انسانی خود را بر زمینه‌ای واقعی نمی‌نشانند. هم از این روست که سرانجام خود به مفهومی مجرد تبدیل می‌شود. انسانی که به

شهادت شکست ناپیل می‌آید؛ که نقشه‌های درون ذهنش، جز در مخیله‌اش، جایی برای زیستن نمی‌یابند.» (طالبی ۱۳۸۲، ۳۱۵)

در نمایشنامه «در مه بخوان»، معلمی آرمان طلب در روستایی دیگر است، که تنها شعارهای انسان‌دوستانه می‌دهد و موعظه می‌کند، اما در عمل موجودی بی‌عمل و منفعل است که همین منش او منجر به بروز حوادث ناخوشایند و مرگ انسانی می‌شود.

شخصیت‌های روشنفکر رادی مانند "آدم‌های اضافی" همه گویندگان قادری هستند، اما عمل‌کنندگان ضعیف. یعنی تنها خوب حرف می‌زنند و بد عمل می‌کنند و دچار سرخوردگی مطلق شده‌اند و از تنهایی رنج می‌برند. خواستار تحول در زندگی خود هستند، اما در عمل همواره ناموفقند، برای مثال مهندس معراج در «افول»، احسان در «روزنه آبی» و در «لبخند باشکوه آقای گیل» تقریباً تمامی شخصیت‌ها. برای روشنفکران رادی، گریز و مهاجرت، تنها راه چاره است، چنان‌که "آدم‌های اضافی" نیز بار سفر می‌بندند. این دسته از انسان‌های رادی می‌گیرند تا روح خود را التیام بخشند و اغلب از روشنفکران سرخورده و مأیوس جامعه‌اند.

جلال آل‌احمد نیز در کتاب «غربزدگی» خود، به شیوه‌های تفکر روشنفکران ایرانی در دوره‌ای از تاریخ پرداخته است و غربزدگی را بیماری غالب روشنفکران ما معرفی کرده و آن را به‌مانند وبازدگی یا سن‌زدگی که به‌جان خوشه‌های گندم افتاده و آن را از درون می‌پوساند، قلمداد می‌کند. وی غربزدگی را در بافت زمانه خود مشاهده کرده و آن را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد و علل و زمینه‌های به‌وجود آمدن آن را برمی‌شمرد. در این کتاب، آل‌احمد، تقلید از اخلاق و منش غریبان و سرمایه‌سالاری و تأثیر از دنیای متجدد را نفی کرده و به طرح تاریخی مسأله غربزدگی می‌پردازد و نقش بریتانیا و آمریکا را در قرن ۱۹ و ۲۰ ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. وی ضمن طرح اندیشه‌های خود دربارهٔ مبحث غرب و تجدد، ریشه‌های غربزدگی را در خودباختگی می‌داند و این‌که انسان‌ها به احساس درماندگی مبتلا شده‌اند و در مقابل غرب احساس بندگی می‌کنند و به شرقیان هشدار می‌دهد که در مقابل غرب احساس خطر کنند. ([www.edalatkhahi.ir/000599.shtml](http://www.edalatkhahi.ir/000599.shtml))

رمان "سووشون" سیمین دانشور را برخی به‌دلیل این‌که قهرمان آن با رژیم زمانه خود در ضدیت است، یک رمان روشنفکری در آن دوره قلمداد می‌کنند، اما در این مسأله باید تعمق بیشتری به‌خرج داد. دانشور در این رمان، با نگرش به رویدادهای ایران در دورهٔ جنگ جهانی دوم که حضور سیاست‌های آمریکا در آن پررنگ شده

بود، قهرمانی آرمان‌گرا را به تصویر می‌کشد که با مخالفت خود در مقابل بیگانگان و افراد خودباخته، برای حفظ ارزش‌های بومی و آرمانی تلاش می‌نماید، و این همان ایده اصلی رمان است که دانشور با بهره گرفتن از مسائل تاریخی و سیاسی و بومی به آن می‌پردازد.

قهرمان آرمان‌گرای سووشون را نمی‌توان در زمره روشنفکرانی که "آدم اضافی" به آن‌ها اطلاق می‌شود، قرار داد؛ زیرا او اهل مبارزه است، سرخورده شده است؛ اما مأیوس و منفعل نیست، و در راه هدف خود تا جایی پیش می‌رود که به شهادت می‌رسد.

دانشور در رمان‌های "جزیره سرگردانی" و "ساربان سرگردانی" نیز به فضای متشنج و بحران‌زده آستانه انقلاب و دوره‌ای از تاریخ ایران اشاره می‌کند، و ابتذال طبقاتی و نفوذ فرهنگ بیگانه و عملکرد روشنفکران را به‌عنوان افراد منفعل در آن‌ها مطرح می‌شمارد. حضور شخصیت‌های سیاسی در رمان، که هیچ‌گونه واکنشی در مقابل رویدادهای ایران از خود نشان نمی‌دهند نیز گواه انفعال، خودباختگی و عقب‌نشینی این قشر روشنفکر، در مقابل سیاست‌های بیگانگان است. ( [www.persian](http://www.persian)

[language.org/group/report.asp?id=۱۱۲۱&p=۶-](http://www.persianlanguage.org/group/report.asp?id=۱۱۲۱&p=۶-)

انتقاد از بی‌حرکی و در حاشیه و جدا از مردم بودن روشنفکران، مضمون برخی اشعار شاعران معاصر قرار گرفته است. مسأله غرب‌ستیزی و مبارزه با خودباختگی و روشنفکری، در نوشته‌های علی شریعتی نیز مطرح شده است. شریعتی در آثار خود روشنفکران جامعه را از تقلیدهای کورکورانه از مظاهر اغواکننده تجدد غرب و شیفتگی در برابر آن و سطحی‌نگری، برحذر می‌دارد و به ارشاد روشنفکران جامعه می‌پردازد. بیگانه‌ستیزی و بازگشت به خویشتن خویش از عمده مسائلی است که شریعتی در نوشته‌های خود به آن‌ها پرداخته است.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## نتیجه گیری

رمان "فهرمان عصر ما"، از جایگاه مستحکمی در ادبیات روسیه برخوردار و نقش مهمی را در تکامل رمان رئالیستی ایفاء نموده است. لرمانتف در این رمان به خوبی از ترسیم چهره‌های واقع‌گرا با جزئیات دقیق روانشناختی و نکات باریک روحی برآمد و مهارت وی، الگوی نویسندگان بزرگی چون تالستوی، داستایفسکی، تورگنوف، گورکی و... قرار گرفت و زمینه گسترده‌ای را برای شرح ویژگی‌های روانشناختی در آثار نویسندگان روس فراهم ساخت. سیمای پیچورین به یکی از چهره‌های نمونه جوان روشنفکر دهه ۳۰ قرن نوزدهم روسیه (حکومت نیکلایی) و تیپ "آدم اضافی" تبدیل شد. چهره‌ای که ستم‌های سیاسی، علت مرگ زودرس استعدادها و اندیشه‌های اوست و به ناکامی و یأس دچار شده است.

"آدم اضافی" برای ادبیات روسیه قرن نوزدهم و ادبیات معاصر ایران نمونه‌ای آشناست. «آدم‌های اضافی» افرادی هستند که نمی‌توانند، توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه فراوان خود را در راه درست بکار بندند، و اغلب از افراد مرفه جامعه‌اند، اما از اخلاقیات و زندگی طبقه خود ناراضی و دلزده‌اند و اوقات خود را به بطالت می‌گذرانند. آنگین، اولین "آدم اضافی" در ادبیات روسیه است، و پیچورین، دومین آنهاست. شباهت آنها در دیدگاه‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و نوع تربیت اشرافی و زادگاهشان است. هر دو در عشق ناموفق و مأیوس از خود و جامعه‌اند. اما تفاوت‌های آنها از زمان و دوره‌ای که می‌زیسته‌اند، سرچشمه می‌گیرد. آنگین، در دهه ۲۰ قرن نوزدهم، پیش از قیام دکابریست‌ها و پیش از حکومت نیکلای اول زندگی می‌کرده است. اما پیچورین در دهه ۳۰ قرن نوزدهم، پس از شکست قیام دکابریست‌ها و در زمان حکومت پلیسی نیکلای اول و آغاز ارتجاع، و زمانی که هنوز دموکرات‌های انقلابی شکل نگرفته بودند، می‌زیسته است. به همین دلیل شدیداً گرفتار یأس و



سرخوردگی - که اکثر جوانان آن دوره به آن مبتلا بودند- شده بود و باز به همین دلیل است که پیچورین شرور، بی‌رحم و انتقام‌جو است و با خودش بدبختی و حتی مرگ به‌همراه می‌آورد و هیچ‌کس و هیچ‌چیز مانع و سد راه او نیست. قهرمانی که مدام به‌دنبال خویشتن خویش است و "آدم اضافی" که در جستجوهای خود دربارهٔ معنای زندگی گم شده است و دچار تضادهای درونی و انزوا شده است. این سرخوردگی «آدم‌های اضافی» در ادبیات روسی و فارسی باعث شده تا آن‌ها اکثر مواقع دچار جدایی و بیگانگی از خویش و جامعهٔ خویش شوند و همواره با آن در ستیز باشند. می‌توان گفت که شخصیت «آدم اضافی» در آثار نویسندگان روسی و ایرانی، دارای شباهت‌های نزدیک و ویژگی‌های مشترک بسیاری است.



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## منابع

- چرنیشفسکی ن.گ.، مجموعه آثار، مسکو، "گاسلیتیزدات"، ۱۹۴۹.
- داستایفسکی فیودور، کلیات، آثار هنری، لنینگراد، "گ ای ز"، ۱۹۳۰.
- دابرولوبف ن.آ.، مجموعه آثار، مسکو- لنینگراد، ۱۹۶۲.
- رادی اکبر، روی صحنه آبی (دوره آثار، ج ۲ و ۱)، تهران، "قطره"، ۱۳۸۳.
- شلگونف، ن.و.، ایدال‌های روسی، قهرمانان و تیپ‌ها، "دلا"، ۱۸۶۸.
- طالبی فرامرزی، شناختنامه اکبر رادی، "قطره"، ۱۳۸۳.
- کاراوین، و.ای.، میخائیل لرمانتف "قهرمان عصر ما" گزیده آثار، مسکو، "ادبیات هنری"، ۱۹۸۷.
- گرتسن، آ.ای.، مجموعه آثار، "آن اس س س ر"، ۱۹۵۷.
- گرتشین، ا.، "قهرمان عصر ما" میخائیل لرمانتف، مسکو، ۱۹۷۶.
- گریگوریان، ک.ن.، لرمانتف و رمان او "قهرمان عصر ما"، لنینگراد، ۱۹۷۵.
- لرمانتف میخائیل، مجموعه آثار در ۲ جلد، مسکو، "پراودا"، ۱۹۸۸.
- اوتمان یو.، کتاب آموزشی ادبیات روسی، مسکو، "یژیکی روسکوی کولتوری"، ۲۰۰۱.
- لوتمان یو.، پوشکین، زندگی‌نامه نویسندگان، یوگنی آنگین، سن پترزبورگ، "ایسکوستوا، اس پ ب"، ۱۹۹۵.
- لیپینا، ا.یو.، "قهرمان عصر ما" میخائیل لرمانتف، آنالیز متن، محتوای اصلی، تألیف، مسکو، "درافا"، ۲۰۰۲.
- مانویلف، و.آ.، رمان لرمانتف "قهرمان عصر ما"، لنینگراد، ۱۹۷۵.
- میخائیلوا، ی.ن.، نثر لرمانتف، مسکو، "گاستیلیتیزدات"، ۱۹۵۷.
- نیزدوتسکی والیتین، رمان‌های اجتماعی و همه‌جانبه روسی قرن نوزدهم، مسکو، "دیالوگ-ام گ او"، ۱۹۹۷.
- یحیی پور م.، صادقی سهل‌آباد ز.، میخائیل لرمانتف و مشرق زمین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

منابع اینترنتی:

[www.persian-language.org/group/report.asp?id=۱۱۲۱&p=۶-۱](http://www.persian-language.org/group/report.asp?id=۱۱۲۱&p=۶-۱)

درنگی بر سرگردانیهای شهرزاد - شورای گسترش زبان فارسی

[www.edalatkahi.ir/۰۰۰۵۹۹.shtml](http://www.edalatkahi.ir/۰۰۰۵۹۹.shtml)-۲

بررسی مهمترین بیماری غالب روشنفکران ما/ کتاب آفتاب/ غریزدگی جلال آل احمد



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱